

زندگی‌نامه رضا داودنژاد

نام اصلی: رضا
نام خانوادگی اصلی: داودنژاد
سمت (در بخش‌های): بازیگران، فیلمنامه و کارگردانی
تاریخ تولد: ۱۳۵۹
محل تولد: تهران
ملیت: ایران
مدیرک تحصیلی: دیپلم
فرزند علیرضا داودنژاد (نویسنده و کارگردان)
برادرزاده محمدرضا داودنژاد (بازیگر)
برادر زهرا داودنژاد (بازیگر و منشی صحنه)
شروع فعالیت سینمایی بازی در فیلم «بی‌پناه»
(علیرضا داودنژاد) در سال ۱۳۶۵.
بخشی از فیلم‌شناسی:
۱۳۸۴ چپ دست (آرش معیریان) بازیگر
۱۳۸۴ هوو (علیرضا داودنژاد) بازیگر
۱۳۸۳ هشت پا (علیرضا داودنژاد) بازیگر
۱۳۸۱ ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد)
دستیار کارگردان
۱۳۸۰ باتوی کوچک (مهدی صباغ زاده) بازیگر
۱۳۸۰ روزگار ما (رخشان بنی‌اعتماد، محسن عبدالوهاب و مونا زندی حقیقی) بازیگر
۱۳۷۹ بچه‌های بد (علیرضا داودنژاد) بازیگر –
دستیار کارگردان –فیلمنامه‌نویس
۱۳۷۷ مصائب شیرین (علیرضا داودنژاد) بازیگر
چراغ جادو (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۹)
پشت کنکوری‌ها (مجموعه، پریسا بخت‌آور، ۱۳۸۱)
زندگی به شرط خنده (مهدی مظلومی، ۱۳۸۴)
جوایز و انتخاب‌ها:
–کاندید لوح زرین بهترین فیلمنامه سال (بچه‌های بد)
– دو دوره منتخب سایت ایران اکتور (بهترین‌های سال)

تصادف عجیب و غریب

این بازیگر جوان با بازی در فیلم مصائب شیرین در نقش رضا، نامش را بر سر زبان‌ها انداخت. رضا داودنژاد، پسر علیرضا داودنژاد، کارگردان نام آشنای سینماست. رضا فعالیت هنری را با بازی در فیلم‌های پدرش از سال ۱۳۶۵ یعنی زمانی که شش سال بیشتر نداشت، شروع کرد. او با بازی در فیلم مصائب شیرین توانست نامزد بهترین بازیگر نقش اول مرد در هفدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر شود و بعد با حضور در فیلم‌هایی چون بچه‌های بد، هشت پا، هوو، ملاقات با طوطی، تیغ زن و مرهم به کارگردانی پدرش همکار و دستیار پدر به حساب بیاید. رضا داودنژاد را بارها



در کمدهای روتین شبانه دیده‌ام. او توانسته استعداد خودش را در این ژانر نشان دهد و ثابت کند که توانایی بازی در مجموعه‌های کمدی را دارد. زندگی به شرط خنده، باغچه مینو، پشت کنکوری‌ها، تون و ریچون و … از دیگر کارهای اوست.

رضا با خونسردی کامل که بی‌شباهت به شخصیت فیلم‌هایش نیست، می‌گوید:«پنج سال پیش بود که من سر کار باغچه مینو بودم، آن زمان اجازه نشین بودم و صاحبخانه‌ام به من پیشنهاد داد که بیا و این خانه را به قیمت ۳۶ میلیون تومان از من بخر. منم جوانی کردم و این کار را نکردم و به جای آن رفتم یک خودرو پژو ۲۰۶ خریدم و دو برابر قیمت ماشینش برایش لوازم و وسایل تهیه کردم. یعنی یک ماشین ۲۰۶ به قیمت همان خانه برای من هزینه برداشت و چون سرعت و رالی را دوست داشتم چند باری هم در مسابقات شرکت کردم و مقام آوردم و … اما یک روز قرار بود پدرم برویم شمال، با همدیگر با خانواده به سمت چالوس و من با سرعت نزدیک ۲۰۰ کیلومتر می‌رفتم و پدرم هم در حال کتاب خواندن بود و چیزی نمی‌گفت تا اینکه رسیدیم شمال و پدرم گفت: رضا می‌دونی چیه؟ تو را فقط دیوید کاپرفیلد از این ماشین می‌تواند نتاجت بدهد.»

رضا با همان هیجان ادامه می‌دهد:«این را پدرم گفت و رفت و من هم چچنان به سرعت و تند رفتن ادامه می‌دادم تا اینکه سه روز مانده بود فیلم هشت پا تمام شود، من در اتوبان همت با سرعت بالای ۲۰۰ کیلومتر چپ کردم. این در حالی بود که امیر نوری، بازیگر سریال طنز بدون شرح، هم کنار من بود و یک هفته قبل او نیز با فردی تصادف کرده بود و اصلا حال خوشی نداشت و نادم و شیمیان آمده بود تا با من درد دل کند. وقتی چپ کردیم ماشین هشت بار چرخید و ۱۸ متر گرد ریل را خراب کرد و آخر هم روی سقف ایستاد. دقیق یادم هست از جرقه‌هایی که بر اثر ساییده شدن ماشین با کف آسفالت ایجاد شده بود دستم سوخته بود، بعد که ما را از ماشین بیرون آوردند و ظاهر آن را دیدیم، تازه فهمیدم که چه بلایی سرمان آمده و خدا چقدر به ما رحم کرده است، چون از ماشین چیزی باقی نمانده بود و ماشینی را که ۳۶ میلیون تومان خرجش کرده بودم فقط توانستم به زور به مبلغ سه میلیون تومان بفروشم.»

فیلم «مرهم» علیرضا داودنژاد در روزهای اخیر در محافل سینمایی مورد توجه قرار گرفت، البته این فیلم از نظر مردمی هم که آن را دیده‌اند، فیلم خوش‌ساختی به نظر آمد که حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، «مرهم» به مسایل جوانان این زمانه پرداخته، مسایلی که همه ما یاد گرفته‌ایم به راحتی از کنارشان بگذریم، قبل از این فیلم، داودنژاد باز هم به مسایل جوانان پرداخته بود، فیلم‌های «بِیاز»، «عاشقانه»، «مصائب شیرین» و «بچه‌های بد» نمونه‌ای از این نکته‌سنجی‌ها بود اما فیلم «مرهم» بیشتر خود را به تصویر کشید و بهانه‌ای شد برای گپی با رضا داودنژاد پسر علیرضا داودنژاد جوانی که هم در این فیلم بازی کرده، هم در ساخت آنها به پدر کمک کرده و هم در نوشتن این فیلمنامه‌ها سعی کرده با پدرش همراهی داشته باشد.

فیلمی که راه خودش را پیدا کرد

از همان اول که پدرم در مورد ایده اصلی فیلمنامه با من صحبت کرد، می‌توانستم حدس بزنم که فیلم خوبی می‌شود، کم‌کم در جریان تولید و ساختش حدسم تبدیل به یقین شد، می‌دانستم که منتقدها و بیننده‌ها از این فیلم خوش‌شان می‌آید، در تمام مراحل ساخت یک‌جورهایی اذیت شدیم ولی با یقینی که داشتمیم ادامه دادیم، وقتی فیلم آماده شد، گفتند که باید آن را از شبکه ویدئویی پخش کنید ولی ما قبول نکردیم و ترجیح دادیم فیلم را به جشنواره‌های خارج از کشور بفرستیم و خوشبختانه این فیلم اکتا دیده شد و چند جایزه گرفت و همین باعث شد که تازه در داخل کشور متوجه شوند که باید به فیلم توجه کنند. من از همان اول به پدرم گفتم: این فیلم از آن فیلم‌هاست که خودش راه خودش را پیدا می‌کند چون بر اثر تجربه‌ای که داشتم، می‌دانستم فیلمی که داریم می‌سازیم و فیلمی که داشتم می‌دیدم چقدر متفاوت است و چقدر خوب است، این را حس کردیم و به خاطرش جتجیدی، بعد از اینکه فیلم در ایران دیده شد، تازه توانستیم مجوز بگیریم، بعد از مجوز هم گفتند فعلا اکران نکند تا جشنواره، جشنواره که شروع شد، گفتند می‌توانید در بخش «وعی نگاه» جشنواره فیلم فجر فیلم‌تان را شرکت دهید و … و کلا ما را خیلی اذیت کردند، همان موقع خیلی از منتقدها و عوامل سینما از اینکه این فیلم در این بخش اکران شد، متعجب شدند ولی…

مادر بزرگ سیم‌رغی

پدرم از سال ۸۶ درگیر ساختن «مرهم» شد. اوایل چیزی به من نگفت ولی من وقتی دیدم او، مادر بزرگ و مامان‌اتی (احترام‌السادات حبیبیان) را با خود به شمال می‌برد و بیشتر وقت خودش را با آنها می‌گذراند و در تهران هم با آنها تمرین می‌کند، حدس زدم که قرار است یک کار جدید شروع کند، آن هم با حضور مادر بزرگ‌ها، البته چون قبلا تجربه این کار را داشتم، این بار دیگر واهمه‌ای نداشتم و مطمئن بودم همه چیز حساب شده است. یادم می‌آید بار اول در فیلم «مصائب شیرین» قرار شد مامان اتی بازی کند، خیلی نگران بودم، شب قبل از نمایش خواب دیدم فیلم تمام شده و تماشاگران به سمت ما میوه گندیده پرتاب می‌کنند اما خوشبختانه این خواب تعبیر نشد و آن فیلم خیلی مورد توجه قرار گرفت و حتی مامان اتی برای بازی در آن فیلم از جشنواره فجر، سیم‌رغ گرفت.

خانواده داودنژادها

اصولا کار کردن با خانواده، یکسری سختی‌ها دارد و

یکسری شیرینی‌ها، مثلا اگر فیلم «مرهم» خوب نمی‌شد و کسی از آن خوشش نمی‌آمد و آن را تحسین نمی‌کرد، همه می‌گفتند به دیگر فیلم خانوادگی بهتر از این نمی‌شود ولی حالا که خدا را شکر، فیلم خوب شده و مردم هم از آن خوش‌شان آمده، همه می‌گویند: خانواده موفق و … همانطور که گفتم ما این تجربه ساختن فیلم با استفاده از نابازیگرها و افراد خانواده در «مصائب شیرین» داشتمیم که آن هم موفق بود اما آن تجربه باعث شد که این بار حرفه‌ای‌تر از این نابازیگرها بازی بگیریم، البته اینجا همه هنر پدر است نه من.

بازی گرفتن از مادر بزرگ‌ها برای پدرم یک ریسک بسیار زیادی به همراه داشت، درست مثل راه رفتن روی یک لبه ولی خوشبختانه او در این کار تخصص دارد، خیلی‌ها می‌گویند اینها با استفاده از افراد خانواده‌شان و کمترین عوامل، فیلم می‌سازند تا فیلم‌شان از رن تمام شود و … در حالی‌که ما چهار سال از وقتمان را صرف ساختن «مرهم» کردیم یعنی از سال ۸۶، آن زمان پدر ایده‌اش را به من گفت و هر دوی ما سرمایه و وقتمان را برای آن گذاشتیم و این کار را در کنار خانواده انجام دادیم، چهار سال وقت گذاشتن برای ساختن یک فیلم در دنیای امروز فیلمسازی نه مقرون به صرفه است و نه متداول. اگر هر سال می‌توانستیم یک کار با همین روش بسازیم، بله آن وقت می‌شد گفت برای کم هزینه شدن این کار را می‌کنیم ولی تنها هدف ما از زمانی که برای ساختن این فیلم گذاشتیم، بهتر شدن آن بود مثلا ما یک بار سه هفته به خاطر پلارد یکی از مادر بزرگ‌ها، کار را تعطیل کردیم و خیلی اوقات چهار روز تمرین می‌کردیم و یک روز ضبط، در صورتی‌که چنین چیزی در دنیای حرفه‌ای فیلمسازی وجود ندارد و سه ماه ضبط این کار طول کشید، این مدل کار کردن برعکس آن چیزی که خیلی‌ها فکر می‌کنند، ساده و راحت است بسیار تخصصی و سخت است اگر غیر از این بود همه می‌آمدند مادر بزرگ‌هایشان را می‌آوردند و فیلم می‌ساختند، اگر «مرهم» بد می‌شد آبروی ۴۰ ساله داودنژاد می‌رفت.

نسبت مادر بزرگ‌ها

یکی از مادر بزرگ‌ها، مادر بزرگ من است و دیگری مادر بزرگ پدرم، عزیز در واقع زن‌بابای مامان اتی من است، قدیم‌ها، خانم‌ها در سن‌های خیلی پایین ازدواج می‌کردند، مادر بزرگ من هم ۹–۸ ساله بوده که پدرش دوباره ازدواج می‌کند و یک دختر ۱۵–۱۴ ساله می‌شود زن بابای مامان اتی و چون تفاوت سنی این دو با هم خیلی کم بوده، یک‌جورایی هم‌بازی و هم‌صحت هم می‌شوند، این دوستی تا الان ادامه پیدا کرده، این دو خیلی با هم خوب هستند در فیلم‌بازی کردن و تمرین‌ها هم به هم کمک می‌کنند، چهار، پنج ماه قبل از فیلمبرداری هر دو با پدرم مسافرت می‌رفتند و تمرین می‌کردند و من هم شرایط ساخت فیلم را آماده می‌کردم.

قصه‌های من و بابام

ایده فیلم «مرهم» را خود پدرم داده، اصولا همیشه همین‌طوری است، بابا فکر می‌کند به همه‌چیز دقت می‌کند تا یک ایده خوب پیدا کند، بعد ایده‌اش را به من می‌گوید و فکر من هم درگیر ماجرا می‌شود و با هم مشورت می‌کنیم، از تجربه‌های همدیگر استفاده می‌کنیم و آرام آرام فیلمنامه پخته می‌شود، همیشه من از نظر فکری خیلی به پدرم نزدیک بودم و هستم، ما خیلی با هم حرف می‌زنیم در مورد فیلم‌نامه‌نویسی هم همین‌طور است، آنقدر حرف می‌زنیم تا طرح اصلی کامل شود، آن‌وقت پدر شروع می‌کند به نوشتن.

چهره



عکس، فارس

رضا داودنژاد از خانواده‌ای کاملا سینمایی

همه به دنبال مرهم، مرهم به دنبال …

میترا سپهری

شغل موروثی

چهار سال بیشتر نداشتم که اولین فیلمم را بازی کردم، شاید اگر پدرم شغل دیگری داشت من هم همان شغل را ادامه می‌دادم اما گردونه این‌گونه چرخید که من بازیگر شدم، واقعا از بچگی در این فضا بزرگ شدم، سختی‌ها و بی‌پولی‌های این شغل را دیدم ولی انتخابش کردم و الان هم گاهی آن سختی‌ها و بی‌پولی‌ها دامن من را هم می‌گیرد، چون همیشه در بطن ماجرا بودم فرصت نشد که از بیرون به این شغل نگاه کنم به همین خاطر خیلی از جذابیت‌هایی که دیگران وقتی از بیرون نگاه می‌کنند، من ندیدم.

پسر در مورد پدر

فیلم‌هایی که پدرم ساخته‌ه همه برای من خاطره‌اند. هر کدام از این فیلم‌ها قسمتی از زندگی ما هستند و هر فیلمی تاثیر خودش را به طور مستقیم در زندگی ما گذاشته است. بعضی از فیلم‌ها مثل «بچه‌های بد»، «هشت‌پا»، «هوو» که خود من کمالا درگیر آنها بوده‌ام، همگی برهه‌هایی از زندگی من بوده‌اند و من آن برهه‌ها را کمالا لمس کرده‌ام و در مورد بعضی از فیلم‌ها که فقط در آنها بازی کردم حس و حالم فرق می‌کند اما در کل همه را دوست دارم و با شنیدن اسامی‌شان چیزهایی را به یاد می‌آورم که مخصوص و خصوصی است. در میان این فیلم‌ها فیلم «خلع سلاح» را با اینکه توقیف شد، خیلی دوست دارم و فیلم «هشت‌پا» با اینکه آن‌طور که باید دیده نشد می‌پسندم و علاقه خاصی به آن دارم. «مرهم» هم که خیلی خوب است.

زنگ خطر

«مرهم» داستان دختر معتادی را روایت می‌کند که از خانه فرار کرده و مادر بزرگش او را تعقیب می‌کند و… حالا چرا معتاد؟ چرا دختر؟ همه برمی‌گردد به زمانی که این ایده در ذهن پدرم شکل گرفت. ما اگر می‌خواستیم در مورد یک پسر معتاد فیلم بسازیم حتما کل ماجرا شکل و شمایلش تغییر می‌کرد.

ما می‌خواستیم راجع به یک دختر که در این اجتماع است، قصه بنویسیم و فیلم بسازیم، دختری که معتاد است و از خانه فراری، زمانی که کار را شروع کردیم تعدادی از این دخترها را دیدیم و با آنها صحبت کردیم، آدم به خاطر اینکه در خانواده باشد دادیم تا بپراعه نرویم حتی طبا طباطبایی می‌آمد و با این دخترها حرف می‌زد که خوب درکشان کند و روحیاتشان را بشناسد، متأسفانه اعتیاد در بین جوان‌های کشور ما خیلی زیاد است، مواد مخدر مثل آب خوردن در دسترس جوانان است و ما هم این چیزها را می‌بینیم و افسوس می‌خوریم. این خانواده واقف نیستند. آدم به خاطر اینکه در خانواده باشد باید برای کسانی که با این مشکل به نحوی درگیر هستند؛ به هر حال می‌تواند یک زنگ خطر باشد.

در طول تحقیقات و صحبت با این دخترها فهمیدیم که

اکثر آنها خانواده را جای محکمی نمی‌بینند و حضور خانواده را در زندگی احساس نمی‌کنند و خیلی به اهمیت وجود خانواده واقف نیستند. آدم به خاطر اینکه در خانواده باشد خیلی جاها باید نسبت به کارهایی که می‌کند، پاسخگو باشد و این‌گونه افراد معمولا حال آن پاسخگویی را ندارند. در فیلم «مرهم» ما یک پدر خیلی خوب و شریف را می‌بینیم که به سسته آمده. پس نمی‌شود گفت حتما این مشکل‌ها را خانواده‌ها موجود می‌آورند و پدر و مادر این دخترها یا حتی پسر‌ها همه «بد» هستند. همان‌طور که گفته‌ام با انواع

این دخترها صحبت کردیم و چیزهایی دیدیم و شنیدیم که گفتن‌شان در یک فیلم با مصاحبه نمی‌گنجد.

تنبيه هم شدم

من از آن نوجوان‌ها و جوان‌های شیطان و بازیگوش بودم و بابای من به اندازه کافی از دست من کشفید اما در کلا در درس‌ساز نبودم. یادم می‌آید در مدرسه هر وقت هر اتفاقی که می‌افتاد ناظم مدرسه سراغ من می‌آمد یا همیشه با سرعت بالا رانندگی می‌کردم که یک‌بار هم چپ کردم و هفت، هشت‌بار معلق زدم، بعضی اوقات آنقدر پدرم را عصبی می‌کردم که کتک می‌زد اما این واکنش‌های پدر طوری بود که نتیجه‌اش این شد که الان خیلی با هم دوست هستیم، عکس‌العمل‌های او متفاوت بود. گاهی شدت داشت، گاهی هم ضعیف بود (با خنده) شدیدترین تنبیه‌اش زمانی بود که می‌فهمید من یک روز مدرسه را پیچانده‌ام و با دوست‌هایم به سینما رفتم‌ام و وقتی می‌آمدم خانه و می‌رسیدم کجا بودی؟ من می‌گفتم مدرسه، آن‌وقت بود که آن تنبیه شدید یعنی کتک خوردن در مورد من انجام می‌شد (با خنده)، رابطه من و پدرم بالا و پایین زیاد داشت ولی معقول بوده و هست، هیچ‌وقت به هیچ دلیلی رابطه‌ام را از دست ندادم و قطع نکردم.

من خیلی زود تصمیم گرفتم که مستقل زندگی کنم اوایل پدرم اعتراض کرد اما بعد چون مشکلی پیش نیامد و به من بیمه‌ای هست و نه آینده تضمین‌شده‌ای. خود من از عید حواش به رفتار و کارهای من بود، این قضیه هم باعث شد من خیلی زود استقلال پیدا کنم که بابت آن خیلی هم راضی هستم. در ضمن پارسل هم ازدواج کردم.

کاری که بلدم انجام می‌دهم

تا به حال نخوابشتم کارگردانی کنم و به آنجا نرسیده‌ام که حتی بخوامم راجع به کارگردانی فکر کنم و نمی‌خواهم الکی به هر دری بزنم که جزئی از دنیای هنر باشم. خیلی‌ها کتاب می‌نویسند در حالی که کتابی نوشتن بلد نیستند یا نمایشگاه می‌گذارند در حالی که… ولی من ترجیح می‌دهم که از این کارها بکنم و فعلا کارهایی را که بلد هستم، انجام می‌دهم. به جز بازیگری در بعضی فیلم‌ها کار تولید، بخش و سرمایه‌گذاری را هم انجام می‌دهم که از همه اینها تهیه‌کنندگی را با اینکه سخت‌تر است آن هم به خاطر مسوولیت‌های زیادی که بر دوش یک تهیه‌کننده است، بیشتر دوست دارم؛ بازیگری هم که دنیای خودش را دارد. هر بازیگری باید از کار و شرایطش استفاده کند و زمان‌های بیکاری‌اش را به یاد داشته باشد چون در این کار می‌کنی و سرمایه‌گذاری را می‌کنی و خود من از عید نوروز به بعد که در سریال (بچه‌ها نگاه می‌کنند) بازی کردم که کار ضعیفی بود، دیگر بازی نداشتم و الان سه ماه است که بیکارم و از بین کارهای پیشنهادی هیچ‌کدام مورد توجه‌ام قرار نگرفت و نمی‌توانم هر کاری را قبول کنم؛ مثلا اگر ببایم و ۱۰ ت تلفیلم بازی کنم، آن وقت آرام‌آرام سیر نزولی پیدا می‌کند و کم‌کم تبدیل می‌شوم به یک بازیگر تله‌فیلم یا یک دستمزد کم، پس مجبورم این تله‌فیلم‌ها را قبول نکنم و صبر کنم تا یک پیشنهاد خوب شود که آن هم زمان می‌برد در آن شرایط هم گران کار می‌کنم که هم جبران بیکاری‌ها شود و هم سیر نزولی پیدا نکنم. همه این حساب و کتاب‌ها در زندگی یک بازیگر وجود دارد و بازیگر باید به فکر تمام این روز‌ها خوب و بد یا تلخ و شیرین باشد.

حاشیه

پدرم بر اساس حال و هوای خودش فیلم می‌سازد



■ من هیچ‌وقت نمی‌توانم به پدرم بگویم در چه ژانری فیلم بسازد یا در فلان ژانر ثابت باشد، چون او براساس حال و هوای خودش فیلم می‌سازد و براساس احوالی که بر او می‌گذرد، داستان جرقه می‌زند و شروع به ساختنش می‌کند. مدل کار کردن او این شکلی است که دایما تغییر کند. من هم مخالفتی ندارم چون همیشه یک قالب روایتی تازه برای روایت قصه‌اش پیدا می‌کند. شاید آن زمانی که فیلم «بِیاز» را ساخت اگر به همان سبک ادامه می‌داد، موفق‌تر بود، شاید هم نه، «بِیاز» یک فیلم موفق و بین‌المللی بود و جایزه هم گرفت؛ ولی پدرم بعد از آن آمد «خلع سلاح» را ساخت که توقیف شد. بعد آمد «عاشقانه» را ساخت که از نظر فروش گیشه موفق بود و… او دوست دارد سبک‌های مختلف را امتحان کند و شاید خودش را…

ما برای ساخت «مرهم» یک صدابردار داشتیم و یک فیلمبردار و چند نابازیگر. این فیلم اگر بد می‌شد، هزاران حرف پشت سرش بود و همیشه در ذهن‌ها می‌ماند درست بر‌خلاف فیلم‌هایی که همیشه اکران می‌شوند و تعداد زیادی بازیگر و عوامل حرفه‌ای دارند و حتی اگر با استقبال روبه‌رو نشوند، خیلی زود فراموش می‌شوند و کسی خرده‌ای به آنها نمی‌گیرد ولی پدر من دوست داشت با این سبک و مدل فیلم بسازد که خوشبختانه موفق هم شد.

نگاه

حالا دیگه نوبت منه

روی صحنه رفتم و جایزه‌ام را گرفتم

کبری حسن‌زاده

■ من فقط به خاطر علیرضا (نوام) در این فیلم بازی کردم و قبل از آن هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم روزی مقابل دوربین بروم و بازی کنم و وقتی جلو دوربین می‌رفتم، خیلی وقت‌ها دیالوگ‌ها را فراموش می‌کردم یا یک جورهایی کارم خراب می‌شد و من خیلی ناراحت می‌شدم، اما علیرضا هیچ‌وقت نمی‌گذاشت من عصب بخورم. می‌گفت این کار من است و مهم‌ترین چیز برایش این بود که من ناراحت نشوم، من سعی می‌کردم براساس فیلمنامه صحبت کنم اما گاهی اوقات یک کلماتی هم اضافه می‌کردم.



در مراسم پایانی جشنواره فیلم نشسته بودیم. قبل از من دو دختر روی صحنه رفتند و جایزه گرفتند. در دلم گفتم حالا نوبت من است که بروم که یکدفعه دیدم نوام به من می‌گوید: شما را صدا می‌کنند و گفت برای گرفتن جایزه بروم، من روی صحنه رفتم و جایزه‌ام را گرفتم و فقط تشکر کردم؛ ولی آنها می‌خواستند با من عکس بگیرند و صحبت کنند، خیلی دوست دارم باز هم برای علیرضا بازی کنم؛ هرچند زیاد اهل سینما و فیلم دیدن نیستم و از تمام فیلم‌هایی که او ساخته فقط «بِیاز» را دیده‌ام.

❖ بازیگر نقش مادر بزرگ در فیلم مرهم

بازی کردن

مثل زندگی کردن است



■ احترام‌السادات حبیبیان (مادر علیرضا داودنژاد) عزیز (کبری حسن‌زاده)، ۴۰ سال است که سینما رفته و اهل سینما رفتن و فیلم دیدن نمی‌کنم. اما خود من تحت تاثیر بازی او در فیلم «مرهم» قرار گرفتم. سر فیلم احساس خجالت می‌کردم که ایشان همش از خدا حرف می‌زد و علیرضا نقشی را به من داده بود که فقط باید از بول حرف می‌زدم، اما در طول فیلمبرداری همش به خودم می‌گفتم که این یک نقش است جدی که نیست. وقتی هم که عزیز جایزه گرفت، خیلی خوشحال شدم، همان حسسی را داشتم که وقتی سیم‌رغ را از جشنواره فجر برای بازی در «مصائب شیرین» گرفتم. من با احساس و عشق بازی کردم و از آن لذت بردم. بازی کردن مثل زندگی کردن است.